

دلداده خدمت به خلق بود...

محمد حسین صادقزاده

محمد حسین صادقزاده یکی از نزدیکان شهید بابایی بوده است. وی زمانی که در پایگاه هشتم شکاری اصفهان بود، ابتدا کار فنی داشت و رفته رفته با شهید بابایی انس و الفت بیشتری گرفت تا این که مسئولیت دفتر ایشان را در پایگاه عهده داشت. آنچه در پی می آید گوشه ای از خاطرات صادقزاده از بابایی است.

درآمد:



می داد، گویی همه را بچه های خودش می دانست، فرقی نمی کرد که نیروی زمینی، هوایی یا بسیجی است و در زندگی اش، برای هیچ چیز جز ارزش های اسلامی، اهمیتی قائل نبود.

خودم را لمس کنم و گرفتاری های آنها را ببینم، او با اتوبوس به اداره می آمد. وقتی شهید بابایی فرمانده پایگاه شد، جسارت و اعتماد به نفسی به بچه های فنی داد مبنی بر این که ما باید رو پای خودمان باشیم. اوقبل از این که به دیگران چیزی را امر کند، خودش به صورت عملی پیاده اش می کرد. او سعی می کرد تا استرس را از نیروهایش بگیرد ولی همه آنها را به جان می خرید. ایشان در طول حیات پر بارش، یک معلم اخلاق، انسان والا و سنگ صبور بود. من هرگز ندیدم ایشان با کسانی که تا پای جان در مقابلش ایستاده بودند حتی یک

همیشه در پی سرکشی به روستاهای اطراف اصفهان بود تا با مشکلات مردم آشنا شود و خدمتی انجام دهد. در یکی از این رفت و آمدها، به روستایی رفتیم که هیچ گونه امکانات بهداشتی نداشت. بابایی از مردم آن روستا نیازهایشان را پرسید و در فاصله ای کم و با هزینه شخصی دست به کار ساختن حمامی برایشان شد.

کلمه چیزی بگوید، در عین حال می دیدم که با همان تقوای ظاهری و باطنی که داشت، کارها را خیلی خالصانه انجام

آشنایی من با مرحوم شهید عباس بابایی به زمانی بر می گردد که در پایگاه اصفهان به عنوان مسئول بخش برق مشغول به خدمت بودم. در آن ایام بابایی همواره به دنبال این بود که راهی برای خدمت به مردم بیاید. همیشه در پی سرکشی به روستاهای اطراف اصفهان بود تا با مشکلات مردم آشنا شود و خدمتی انجام دهد. در یکی از این رفت و آمدها، به روستایی رفتیم که هیچ گونه امکانات بهداشتی نداشت. بابایی از مردم آن روستا نیازهایشان را پرسید و در فاصله ای کم و با هزینه شخصی دست به کار ساختن حمامی برایشان شد. همچنین برق رانیز برایشان فراهم کرد.

برخورد او با تمامی همکاران، دوستان و زیر دستانش به عطف و مهربانی بود. ساده زیست بود و هیچ گاه منافع خود را در نظر نمی گرفت. همواره آماده خدمت به خلق بود و با گشاده رویی برخورد می کرد.

او روحیه بسیار خوبی داشت و حتی شاهد بودم که گاهی اوقات با نیروی زمینی و سپاه هم ارتباط داشت و به آنها کمک فکری می کرد. با موقعیتی که داشت، گاهی شب ها هم تا صبح در کنار سایر خلیبان ها پرواز می کرد. حتی گاهی از طریق مقامات بالاتر، از او خواسته می شد که چون معاون عملیات نیرو هوایی است، پرواز نکند، ولی او کنار خلیبان ها بود و با آنها پرواز می کرد تا احساس نکنند که ستادی و پشت میز نشین شده، بلکه عملیاتی بود و این به دیگران قوت قلب می داد. او همیشه خود را در مواجهه با مشکلات دیگران می دید و می گفت اگر در خانه ای کوچک تر زندگی می کنم می خواهم